

هو العليم

لزوم تأمین جهات وصول به کمال برای افراد در
حکومت اسلام

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه بیست و

چهارم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه



أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

تلمیذ: [مجالس ترحیم برای اموات تا چند روز

مشروع است؟]

استاد: [تا] سوم مشروع است.

تلمیذ: آیا مشروع است؟

استاد: بله. مآثورش تا سوّم است، و دیگر بعد [از

سوم] منهی است.^۱

تلمیذ: یعنی خود هفتم هم منهی است؟!

استاد: بله، اما هفتم دیگر چیزی است که

نمی‌شود کاری کرد، خیلی دیگر ... ولی قطعاً

می‌توانم بگویم که اربعین خلاف شرع است و

اختصاص به سیّدالشهداء علیه السّلام دارد و خودم از

سابق تابه حال در یک جلسه اربعین شرکت نکرده‌ام.

حالا هفتم را می‌توانیم بگویم که دلشان می‌خواهد

اضافه بگیرند، مثل اینکه شخصی بخواهد بعد از دو

^۱ . جهت اطلاع بیشتر به اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۸۴ رجوع شود.

ماه، سه ماه، چهار ماه، ده ماه یا برای همیشه مجلس بگیرد، می‌خواهد بگیرد که بگیرد، این صحیح نیست و غیر از نظر شارع است. نه اینکه هفتم خلاف شرع است ولی مروی نیست. مأثور تا سوم است، بعد هم امر به رفع عزا شده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این طور می‌فرمودند که تا سه روز عزا بعد هم دیگر عادی [باشند].^۱

صحبت در بحث ارتداد به اینجا رسید که در یک حکومت - حالا ما حکومت اسلام نمی‌گوییم - باید جهات تأمین وصول به کمال برای افراد فراهم شود. این یک مسئله اساسی است! ما باید موارد برای این اختیارات را براساس این مسئله مدنظر قرار دهیم.

میزان اختیار انسان در اجتماع

میزان اختیار انسان در این اجتماع در چه حدودی

^۱ . عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۴۳:

«قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: "لا یحلُّ

لِامْرَأَةٍ تُوْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ، أَنْ تُحِدَّ عَلٰی مَیِّتٍ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ اْیَامٍ، إِلَّا عَلٰی زَوْجٍ، اَرْبَعَةَ اْشْهُرَ وَ عَشْرًا".»

است؟ اصل اوّلی در اینجا این است که اختیاری از ناحیه عقل و همین طور از ناحیه شرع ممضی است که آن اختیار منافی با اختیار دیگر و معارض با مصلحت دیگر نباشد.

ویژگی اختیار ممضا از ناحیه عقل و شرع

بناءً علی هذا اگر هر کدام از این دو، مورد تعرض قرار بگیرد، آن اختیار از نظر عقل و شرع ممضی نیست. حالا مطالب در اینجا مورد دسته‌بندی قرار می‌گیرند. یکی از آن موارد اختیار، موارد فساد جامعه از نقطه نظر فساد اخلاقی است؛ اختیار افراد از نقطه نظر فساد اخلاقی در گرو عدم تعرض به اختیار و مصلحت دیگران است. من باب مثال شخصی صدای موسیقی منزل خود را بلند کند به نحوی که صدایش به همسایه برسد، این از نظر شرعی و عقلی حرام است! چون در اینجا سلب اختیار از دیگری شده است، دیگری می‌خواهد در منزل خودش آزاد حرکت کند، نمی‌تواند به خاطر اینکه صدا را نشنود در گوشش پنبه بگذارد، بلند کردن صدای موسیقی سلب اختیار دیگری است، همین طور سلب مصلحت دیگری هم شده است، چون استماع صدای

موسیقی را آن شخص حرام می‌داند بنابراین استماع موسیقی در اینجا سلب مصلحت دیگری را می‌کند. بین سماع و استماع فرق نمی‌کند. بعضی‌ها قائل به تفصیل شده و گفته‌اند که سماعش یک‌طور است و استماعش یک‌طور دیگر.^۱ سماع آن است که خودش به گوش انسان بخورد، [البته] اگر خودش هم به گوش انسان بخورد دوباره آن اثر سوء را می‌گذارد، این‌طور نیست که [این اثر سوء فقط منحصر به] استماع باشد.

در همین راستا من باب‌مثال صحبت‌هایی که از بلندگوهای مساجد پخش می‌شوند، حتی اگر وعظ هم باشد در اینجا مورد لحاظ قرار می‌گیرد، چون صدای بلندی است و این صدای بلند موجب سلب آسایش دیگران می‌شود؛ از این نقطه‌نظر موجب مضرتی برای آنها یا موجب سلب اختیار آنها است، این هم در اینجا فرقی نمی‌کند. یا اینکه من باب‌مثال آمدن زن‌ها به‌صورت برهنه در شوارع، یا موجب سلب اختیار دیگران است و دیگران باید خودشان را

^۱. مصدر در حال بررسی.

در حفاظ قرار دهند که منافعی با اختیار است یا اگر موجب سلب اختیار دیگران به این نحو نباشد موجب تعرض به مصالح دیگران در اینجا است و این هم در اینجا باید مورد دقت قرار بگیرد. این مسائل به طور کلی در این قالب می آیند. این یک مسئله.

اصل کلی در اختیارات فرد در یک جامعه

مطلب دیگر اینکه اصل کلی ما در اختیارات فرد در یک جامعه این است که اختیار او:

اولاً: موجب سلب اختیار دیگری نباشد.

ثانیاً: موجب سلب مصلحتی از مصالح او یا توجه مفسدهای از مفاسد به او باشد. اگر این طور باشد این اختیار از نقطه نظر عقلی و شرعی مردود است.

مسائلی می ماند که می توانند در همین حیطه قرار بگیرند؛ مسائلی که به امنیت اجتماع برمی گردند، موجب سلب اختیار کسی نیستند اما طرح این مسائل ممکن است امنیت جامعه را از بین ببرد یا اسرار یک جامعه را فاش کند. تمام اینها موجب این است که مسائل و مفاسدی متوجه جامعه خواهد شد. عقل و شرع در اینجا جلوی اختیار در این مسائل را هم

همان طور که ما در اسلام هم [این گونه موارد را] داشتیم. جریان آن زنی که [خبرچینی می کرد] و فوراً آیه آمد، اوّل ابوبکر و... رفتند و آن [نامه را پیدا] نکردند. بعد حضرت، امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستادند و وقتی که آن زن [از دادن آن نامه ای که در آن نامه] مسائل خاصی مربوط به اسلام بود ممانعت کرد و آن شخص می خواست راجع به فتح مکه قضیه را برای آن افراد زودتر گزارش دهد، امیرالمؤمنین شمشیر کشیدند و گفتند که اگر [آن نامه را تحویل ندهی] گردنت را می زنم، چون مصلحت مهمی هست لذا در اینجا حضرت تهدید به قتل کردند تا اینکه آن نامه را از او گرفتند.^۱ در خبر نداریم که آن زن چه شد، یا حضرت او را برگرداندند یا اینکه آن زن خبر نداشت، چون فرقی نمی کند، چه نامه را بخواهد ببرد یا خودش برود، ولی طبق قاعده بردن چنین سرّی و چنین نامه ای اگر قرار باشد آن قدر در

^۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۱۲ (با قدری اختلاف).

اینجا مهم باشد می بینیم که امیرالمؤمنین علیه السلام حتی با تهدید به قتل هم این مطلب را به اینجا کشاندند.

خیانت تلقی شدن فاش کردن اسرار یک مملکت

این فاش کردن اسرار یک مملکت است و خیانت تلقی می شود و نظایر آن را در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم داریم.

اما اگر من باب مثال مطلب، ابراز یک عقیده ای از عقاید نسبت به مسئله ای است یا یک مبنای اعتقادی است و یا نسبت به چنین چیزی است، باید ببینیم که آیا این مطلب داخل در چنین مسئله ای می شود یا نه؟ این مطلب چه عنوانی دارد؟ اگر قرار بر این باشد که ابراز یک عقیده بخواهد فساد را متوجه جامعه کند، قطعاً با توجه به آیه: ﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ ۚ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ﴾^۱ دیگر در این صورت مشخص است که آیا او در اینجا در

^۱ . سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۴ و ۱۵. معاد شناسی، ج ۷، ص ۹۴:

«بلکه انسان بر خودش آگاه است؛ و اگرچه پیوسته عذرهای خودش را تحویل دهد.»

مقام افساد آمده است و می‌خواهد این قضیه را ابراز کند و یا مسئله در مقام اصلاح است، کدام یک از این دو است. اگر در مقام اصلاح است در این صورت اشکال ندارد. باینکه مسئله خطیری است ولی در مقام اصلاح، این مطلب بیان شده است و اگر در مقام افساد است، در آن صورت فرق می‌کند، مثل عرض و آبروی افراد را بردن، اشاعه دروغ در میان افراد، تهمت زدن در میان جامعه، حیثیت و آبرو را بردن، ترس در جامعه ایجاد کردن، خوف و امثال ذلک را ایجاد کردن، در این موارد مشخص است که شخص در مقام اصلاح این کارها را انجام می‌دهد یا در مقام افساد است. همه اینها جزء مواردی است که انسان نمی‌تواند از اینها به یک منوال عادی بگذرد بلکه اینها با هر شخصی تفاوت پیدا می‌کند و قابل برای کنترل است.

حالا شخصی کار خلافی کرده است، دیگری می‌خواهد این خبر را پخش کند و آبروی این شخص را ببرد، آیا منظورش اصلاح است؟! آیا اگر این کار را نکند شخص دست به کار دیگری می‌زند

و خلاف می‌کند یا اینکه شخص قصد و غرضی دارد. اینها مطالبی است که انسان می‌تواند با توجه به خصوصیت مورد، جلوی فرد را بگیرد یا او را در بیان این مطالب آزاد بگذارد.

من خیلی از موارد را دیده‌ام که مثلاً در روزنامه‌ها و امثال ذلک وقتی که صحبت از اختلاف در یک عقیده و امثال ذلک می‌شود، کاری را که یک شخص در یک جا انجام داده است جزء همین مسئله می‌آوردند، مثلاً این‌طور می‌نویسند که این آقا که در فلان جا این‌طور رفته است، حالا راجع به فلان شخص این‌طور حرف می‌زند! حالا این‌طور رفته است، به تو چه مربوط است که این‌طور رفته است؟! یا مثلاً در فلان جا با شخصی هم این‌طور صحبت کرده است! این کار صحیحی نیست و معلوم می‌شود که عنوان غرض‌ورزی در کار هست. یا اینکه واقعاً شخصی است که در مقام عناد است و مسئله مشخص است و هیچ راهی نیست جز اینکه فلان کار او را هم در اینجا بگویند و نقل کنند.

حرمت نقل قضایای خصوصی اشخاص

البته نباید این‌طور باشد که یک‌وقت قضیه

خصوصی را نقل کنند که اصلاً گفتنش حرام است و نباید گفت! من باب مثال مطلبی است که خصوصی هم نیست اما گفتنش او را در انظار تضعیف می کند. تمام این مطالب تحت یک قانون کلی صلاح و رعایت افساد و اصلاح دور می زند که آیا گوینده در مقام اصلاح است یا در مقام افساد؟! اگر در مقام افساد باشد باید جلوگیری شود و اگر در مقام اصلاح باشد، این هم مشخص است؛ مثلاً در جامعه، اهل حلّ و عقد و افرادی هستند که تشخیص می دهند که این شخص روی چه نظری این مطالب را مطرح می کند و اینجا است که مسئله ما در باب آزادی بیان و عقیده به شکل جدی در اینجا مطرح می شود.

ما می بینیم که در زمان ائمه علیهم السّلام مطلب این طور نبود؛ یعنی در زمان امام، شخص آزادانه برخلاف حکومت حرفی می زد و به او نمی گفتند که تو کافری! تو چه هستی و امثال ذلک! یا در زمان امام صادق علیه السّلام افراد مخالف، حوزه های علمی داشتند، در بصره حوزه های درسی داشتند که هشام بن حکم با شاگردان حسن بصری و... بحث

می‌کند.^۱

تلمیذ: آن که حکومت اسلام نبوده است.

استاد: می‌دانم.

تلمیذ: امام هم نمی‌تواند جلوگیری کند.

استاد: امام که نگفت اغتیالش کنید، مخفیانه

ترورش کنید! این را هم که نمی‌گویید حتی حضرت

می‌فرماید که با اینها بحث کنید.

نحوه برخورد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با

افرادى که به کارهای ایشان اشکال می‌کردند

در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به مسجد کوفه

می‌آمدند و شروع به اعتراض نسبت به کارهای

امیرالمؤمنین می‌کردند که این کار تو اشتباه بود!^۲ این

اعتراض به حاکم مسلمین است. الآن اگر شخصی به

حاکم مسلمین اعتراض کند چه کارش می‌کنند؟! با

سنگ می‌زنند شیشه‌های [خانه و ماشینش] را خرد

می‌کنند! نابودش می‌کنند! آنجا بلند می‌شدند و

می‌گفتند که یا علی! تو اشتباه کردی که این کار را

^۱. الکافی، ج ۱، کتابُ الحُجَّة، بابُ الاِضْطِرَارِ إِلَى الحُجَّة، ص ۱۶۹، ح ۳.

^۲. مصدر در حال بررسی

کردی! امیرالمؤمنین هم بالأخره می گفت که یا کردم یا نکردم، من حاکم مسلمین هستم و...، یا جوابش را به این دلیل و به آن دلیل می داد. ما می بینیم مخالفت هایی که در حکومت امیرالمؤمنین با حضرت می شد، برخوردشان به این نحو نبود. با وجود اینکه حکومت دست حضرت بود و چه بسا ممکن بود این حرف ها عده ای را هم به دنبال خودش جمع کند ولی در یک حکومت اسلامی ترسی وجود ندارد که مثلاً آدم بترسد و...، حتی جلوی این مطالب را گرفتن، مسئله را بدتر می کند و از پایه خراب می کند. یعنی تا یک نقطه ضعف و چیزی وجود نداشته نباشد که نمی شود...! چرا انسان با ضرب و شتم برخورد داشته باشد؟! در زمان امام صادق علیه السلام این همه مکاتب بودند و صحبت می کردند، حضرت آنها را رد می کرد، آنها حضرت را رد می کردند، ابن ابی العوجاء در جلوی جمعیت با حضرت مباحثه می کرد، درباره بی دینی و الحاد بحث می کرد.^۱ در زمان مأمون خلیفه عباسی این همه ملل

۱. بحار الأنوار، ج ۳، کتاب التوحید، باب ۳، ص ۴۵.

مختلف را جمع می کرد تا اینکه با حضرت در مسائل مختلفه بحث کنند و حضرت را محکوم کنند و حضرت هیچ وقت نفرمودند که اینها نصاری هستند و من با اینها بحث نمی کنم^۱ بلکه صحبت می کرد.

بحث‌های مربوط به ولایت امام علیه‌السلام از

مهم‌ترین بحث‌های در زمان ائمه علیهم‌السلام

مهم‌ترین بحث‌هایی که در زمان ائمه علیهم‌السلام بود بحث‌های مربوط به ولایت امام بود. آیا یک مورد بود که امام علیه‌السلام فرموده باشد: اینهایی را که راجع به این قضیه بحث می کنند و من را محکوم می کنند بکشید، اینها مرتد هستند، اینها را اغتال کنید، اینها را ترور کنید، اینها باعث فساد جامعه می شوند؟! نه خیر، این طور نبوده است! **آزادی در مکتب اسلام از نقطه نظر ارائه فکر و**

بحث

مکتب اسلام از نقطه نظر ارائه فکر و بحث و امثال ذلک یک مکتب آزادی است.

^۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، باب ذکر مجلس الرضا علیه‌السلام مع أهل الأديان و أصحاب المقالات فی التوحید عند المأمون، ج ۱، ص ۱۵۴.

حالا من سؤالی را در اینجا مطرح می‌کنم؛ در قانون اساسی خودمان و همین‌طور در بنای نظاممان بر ولایت فقیه، آیا ما در اینجا می‌توانیم دربارهٔ ولایت فقیه بحث کنیم که اصلاً ولایت فقیه در اسلام هست یا نه؟! می‌توانیم این کار را انجام دهیم یا نه؟! یعنی آیا واقعاً ما چنین آزادی‌ای را داریم که بگوییم که آقا اصلاً بنای اسلام بر ولایت فقیه نیست، ولایت فقیه یکی از فروع فقہی است که مرجعی گفته است و مرجعی نگفته است؟! [آیا چنین آزادی‌ای هست که مثلاً الآن کسی بگوید] که ولایت فقیه اختصاص به زمان ظهور حضرت دارد و در غیر از زمان ظهور حضرت، مسئلهٔ ولایت فقیه موجب بعضی از مسائل در اجتماع می‌شود؟! آن وقت در اینجا این مسئله پیش می‌آید که آیا طرح چنین مسئله‌ای افساد در جامعه است یا اصلاح در جامعه؟! این مطلب برمی‌گردد به همان آیه‌ای که گفتم: ﴿بَلِ آلِ إِنْشَرٍ عَلَىٰ نَفْسٍ سَيِّئَةٍ بَصِيرَةٌ﴾ که ممکن است شخصی این مسئله را به عنوان اصلاح یک جامعه مطرح کند؛ همان‌طور که ما قانون اساسی خودمان را تغییر دادیم

و گفتیم که قانون اساسی مربوط به زمان مشروطیت بود و مرحوم آیه الله خمینی هم حرفشان درست بود. حرف ایشان این بود که قانون اساسی مربوط به سلطنت، برای مشروطیت است. الآن ما می‌گوییم که این قانون اساسی اشتباه است و دوباره باید این قانون اساسی را عوض کنیم، رأی بگیریم و اگر شخصی گفت که این قانون اساسی که در آن، نظام ولایت فقیه هست، به این دلیل و به این دلیل و به این دلیل اشتباه است؛ چه برخوردی در چنین زمینه‌ای با این فرد می‌شود؟! اینجا است که این مسائل مهم در بحث آزادی فکر و امثال ذلک در چنین زمینه‌ای پیش می‌آید. مرجع تشخیص دهنده صلاح و فساد کیست؟!

تلمیذ: ... اگر قصد اصلاح کرده است اجازه دارد و اگر قصد افساد کرده است اجازه ندارد! این امر در خارج به واقعیت اشیاء برمی‌گردد و همچون احکام وضعیه است، آیا تأثیر دارد یا ندارد؟!

استاد: صحبت ما در وهلهٔ اوّل در این بود که آن آزادی‌ای در جامعه مدّ نظر است و مخالف با اختیارات نیست که با اختیار فرد یا با مصالح و مفسد

او در تعرّض نباشد، این یک بحث است.

حالا اگر کسی همین قرآن را با غرض سر نیزه کرد، باید او را زد. قرآن را بر سر نیزه کرده است ولی غرض پشت این قرآن افساد است، لذا امیرالمؤمنین علیه السّلام هم می گوید که این قرآن را با تیر بزنید.^۱ اصلاً ما این بحث را کنار می گذاریم؛ یعنی از آن فارغ هستیم. اگر شخصی براساس غرض افسادی مطلبی را مطرح کرد، سواءً اینکه موسیقی پخش کند یا اینکه از بلندگوی مسجد سروصدا راه بیندازد، هردو قضیه باطل است.

اگر شخصی غرض افسادی نداشته باشد بلکه غرض او طرح مسئله‌ای باشد که طرح آن مسئله فساد را بر جامعه بار می کند، حالا صحبت در این است که تشخیص آن فساد با کیست؟! چه کسی آن فساد را تشخیص می دهد که آیا طرح این قضیه الآن موجب فساد می شود یا نه؟!!

من باب مثال الآن بنده از نقطه نظر فقهی بگویم که حکومت جامعه نباید متکی بر ولایت فقیه باشد، یک

^۱. وقعة صفین، ج ۱، ص ۴۸۹؛ الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۷.

حکومت باید متکی بر اهل خبره باشد، مانند حکومتی که در سوئیس است، مانند حکومتی که در سوئد است، یعنی از نقطه نظر علمی بحث می کنم و الاً من خودم به ولایت فقیه معتقد هستم و حکومت ولایت فقیه را از نقطه نظر عقلی لازم و واجب می دانم، و نه تنها از نقطه نظر شرعی بلکه از نقطه نظر عقلی، حکومت باید حکومت ولایت فقیه باشد؛ البته با شرایطش نه همین طوری و بدون هیچ گونه شرط. حالا اگر از نقطه نظر فقهی بگویم که این حکومتی که مربوط به ولایت فقیه است مربوط به زمان ائمه علیهم السّلام است، یعنی من از نقطه نظر ادله این طور فهمیده ام، یا من را قانع کنید یا اینکه اگر قانع نکردید طرح این

... بینی و بین الله این مسئله را مورد مصلحت و رشد برای جامعه می دانم. جامعه چطور رشد پیدا می کند؟! با حرف من و امثال بنده رشد پیدا می کند و الاً شما از کجا می فهمید که چنین نظری هم در اسلام هست؟! یک نفر مطلبی را به شما می گوید، همه هم یک تکبیر و یک شعار می دهید و قبول می کنید! این می شود نظام!

بنابراین اگر نظر مخالف تلقی شود آیا این نظر مخالف به معنای فساد در جامعه است؟! اگر فساد در جامعه هست بنابراین شما باید بگویید که تمام مطالبی که از یک کانال مخصوص و از یک خط مخصوص می آیند، موجب صلاح و فساد هستند و دیگران اصلاً حق اظهار نظر ندارند! این عین همان استبداد است، فرقی نمی کند! اینکه من قضیه ولایت فقیه را مطرح کردم یعنی مهم ترین قضیه را مطرح کردم! دیگر شما پایین تر از آن را هر چه می خواهید اسم بگذارید. قوانینی که وضع می شوند، قوانینی که در دولت وضع می شوند، قوانینی که در جامعه وضع می شوند، بعضی از احکام، تغییر و تبدلات و...، ما مهم تر را گرفتیم که اصلاً اصل نظام متکی به آن است.

حالا آن مرجعی که تشخیص دهد این مطلب من موجب افساد جامعه است، لعلّ اینکه خود آنها افرادی باشند که متکی به همین مسئله باشند و صلاح خودشان را در این بینند و نفع خودشان را در این قضیه احساس کنند.

مرجع تشخیص صلاح و فساد در یک جامعه

روی این حساب ما می‌توانیم از نقطه نظر کلی مطلب را این طور مطرح کنیم که اصلاً مرجعی برای صلاح و فساد در یک جامعه نداریم، مرجع عبارت است از همان عقل سلیم و آن فطرتی که آن فطرت مایز بین حق و باطل است، آن فطرت فی حدّ نفسه اقتضاء می‌کند که مجال ابراز عقیده به یک شخص داده شود یا داده نشود.

لذا من باب مثال اگر شخصی در یک روزنامه و یا جای دیگر، راجع به حجاب بحث کرد که این حجابی که تابه حال فقهاء می‌گفتند، حجابی نیست که ما الآن [بخوایم از آن استفاده کنیم،] حجاب الآن به خاطر این آیه و این دلیل به این شکل است. شما چه دلیلی دارید مبنی بر اینکه الآن این مطلبی را که این شخص مطرح کرده است مفسد است؟! بله، یک وقت طرح چنین مطلبی موجب سوء استفاده‌ای می‌شود که آن سوء استفاده مخرب جامعه است، این را خود شخص هم می‌تواند بفهمد و این را عقل سلیم که حاکم بر اهل حلّ و عقد است تشخیص می‌دهد و می‌گوید: بر فرض هم که مطلب شما

درست باشد، اگر شما الآن این کار را انجام دهید ممکن است از این واقعه سوءاستفاده شود. این دوباره به چه چیزی برمی گردد؟ ﴿بَلْ أَلِإِنْسَنُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ که خود انسان در اینجا می داند که آیا این مطلبش الآن موجب افساد است یا نیست. اما یک وقت من باب مثال در جامعه ای این فرد راجع به اصلی از اصول نظام یا مسئله ای از مسائل صحبت می کند، دیگر ما نمی توانیم در اینجا بگوییم که یک مرجع مشخصی هست برای اینکه تشخیص دهد که آیا این حرف به خصوص، مفسد جامعه است یا مصلح جامعه است. شما بالاترین مرجع را خود حاکم ولی فقیه می دانید، بنده می گویم که شاید خود حاکم ولی فقیه اصلاً این مطلب را متوجه نشود!

تلمیذ: شما که به عقل سلیم و فطرت ارجاع می فرمایید، بالأخره این در خارج باید در ظرفی باشد، این ظرف کیست؟! دوباره ظرف همان مرجع می شود یا نه؟!

استاد: ببینید آن ظرف، مرجع نیست بلکه مرجع، فطرت انسان است. اگر شما من باب مثال این مطلب

را حتی به خارج از مسلک و دین اسلام عرضه
بدارید و بگویید که شما به عنوان قاضی در جامعه
اسلامی قضاوت کنید، او می گوید: بله، من قبول
ندارم که این حرف الآن در جامعه مطرح شود، چون
الآن این حرف مُخِلّ به جامعه است؛ یعنی آن شخص
خارج از دین اسلام می گوید: این کار و این عمل،
مصلح برای جامعه شما نیست. ما اسم این را فطرت
و عقل سلیم می گذاریم، منظور یک فرد به خصوص
نیست.

در یک نظام و جامعه اسلامی باید افرادی باشند
که اینها افراد مهذب، باتقوا، عالم و از هوا گذشته‌ای
هستند که در مقام ظهور و بروز، در مقام اثبات
می‌توانیم بگوییم که اینها می‌توانند مرجع برای
تشخیص صلاح باشند. منظور آن کسی نیست که
حرفی را امروز می‌زند و فردا به خاطر منافع خودش،
صد و هشتاد درجه خلافتش را می‌گوید! او چطور
[می‌تواند مرجع برای تشخیص قرار بگیرد؟!]
می‌گوید: نه خیر، امروز به صلاح است، فردا می‌آید
و می‌گوید: حالا به فساد شد، به خاطر اینکه بنده به
این مقام رسیده‌ام، الآن مطرح کردن این حرف به

ترجیح قبای من برمی خورد! در این صورت او نمی تواند مرجع باشد. مرجع عقل سلیم است و آن فطرت است که آن فطرت و عقل سلیم می تواند مرجع تشخیص برای فساد باشد. مثل اینکه الآن اسرار نظامی مملکت را پخش کنند، دیگر نیاز نیست که حضرت آیه الله کذا بگوید که این مطلب افساد جامعه است، چون اگر به بچه دبیرستانی هم بگویند که حکم پخش کردن اسرار نظامی مملکت چیست می گوید: موجب از بین رفتن امنیت کشور است! چون عقل سلیم دارد. این عقل سلیم در بچه هم هست. من باب مثال بگویند که اهانت به حاکم مسلمین که الآن در یک شخص به خصوص هست، چه اشکالی دارد؟! عقل سلیم می گوید: فردی را که یک جامعه به عنوان رهبر و حاکم پذیرفته است، تضعیف چنین شخصی تضعیف اصل نظام به حساب می آید. تضعیف یعنی اهانت، به این معنی نیست که مسائل را به نحوی مطرح کنند که او را متوجه نقاط اشتباه و خطا کنند.

لذا در این قضایایی که اخیراً اتفاق افتاد، ابراز

چنین مطالبی [با عقل سلیم منافات دارد.] ما کاری به نفس الأمر و واقع نداریم، به صحت و سقم واقع قضیه کار نداریم که حالا این مطالبی که اتفاق افتاده است، در نفس الأمر صحیح است یا صحیح نیست بالأخره این نظر شخص است، شخصی ممکن است بگوید که من فلان شخص را مجتهد نمی‌دانم و واقعاً نداند، ما نمی‌توانیم از این نقطه نظر به او اشکال وارد کنیم یا اینکه بگوید که من فلان شخص را لایق برای یک حکومت نمی‌دانم، این اشکال ندارد، ما به نفس الأمر و مقام ثبوت کار نداریم ولی با توجه به وضع مملکت و امنیت مملکت و امثال ذلک، طرح این مسائل به این کیفیت با عقل سلیم منافات دارد.

لذا ما در اینجا می‌گوییم که خصوصیات فرق می‌کند و در هر ظرفی به یک نحو است و طرح هر مطلبی به یک نحو دیگر است. یک وقت شما این مطلب را در یک جلسه خصوصی مطرح می‌کنید، نزد چند نفر مطرح می‌کنید و همین است، مشکلی نیست. من باب مثال بنده یک وقت در یک جلسه خصوصی مطرح می‌کنم و می‌گویم که از نظر من این ثابت شده است که زید بن ارقم که الآن در قم هست

اصلاً مجتهد نیست، یک وقت هم بالای منبر مسجد اعظم می‌گویم که زید بن ارقم مجتهد نیست؛ این الآن در اینجا تنشی به‌بار می‌آورد، خصوصیات را به‌وجود می‌آورد، چنین جریاناتی ممکن است که اجتماع را دگرگون کند و مسائلی را به‌وجود بیاورد که اینها در وهلهٔ اوّل امنیت جامعه را از بین ببرد. این مسئلهٔ مهمی است و همه هم این را می‌فهمند! یعنی دیگر نیاز نیست به اینکه شما دادگاه تشکیل دهید تا اینکه قاضی مطلب را تشخیص دهد.

محدودهٔ آزادی فکر و اندیشه در اسلام

پس برگشت آزادی فکر و اندیشه در اسلام به این است که اختیار این آزادی آیا منوّر برای جامعه است یا اینکه طرح این‌گونه مسائل مخربّ برای جامعه است. این مطلب را هر شخصی می‌تواند تشخیص دهد؛ هم آن کسی که این را می‌نویسد می‌تواند تشخیص دهد و هم خواننده می‌تواند تشخیص دهد و هم اهل حلّ و عقد و عقلای قوم می‌توانند تشخیص دهند که طرح چنین مسئله‌ای این‌طور است. مثل اینکه کسی در بحبوحهٔ جنگ و

جهاد بین یک مملکت با مملکت دیگر، یک قضایای
اصل حکومتی را مطرح کند، معلوم است که [این با
عقل سلیم نمی سازد.] حالا یک وقت در زمان صلح
و امنیت و امثال ذلک که هیچ مسئله‌ای نیست مطرح
می کنید [آن یک حرف دیگر است.]

بنابراین مسئله این است که برگشت آزادی و
اندیشه در اسلام در حدودی است که به امنیت
جامعه و امنیت اخلاقی جامعه صدمه وارد نشود، و
ما همین را در زمان ائمه علیهم السّلام هم مشاهده
می کردیم که در بعضی از موارد که به امنیت جامعه
برخورد می کرد، - اگر حکومت اسلامی بود - آنها
برخورد می کردند اما اگر به امنیت برخورد نمی کرد
مثلاً به امیرالمؤمنین علیه السّلام صریحاً اعتراض
می کردند که یا علی، این کار را که کردی، اشتباه
کردی! حضرت می گوید: یا درست انجام داده‌ام یا
نادرست، می خواهید قبول کنید یا نکنید، طوری
نیست! بقیه هم جوابش را می دادند که سر جای
بنشین! ما بیشتر از تو می فهمیم و امثال ذلک! دیگر
این طور بودند. نمی توانیم بگوییم که حالا شخصی
به امیرالمؤمنین اهانت می کند فوراً گردنش را بزنند

و امثال ذلک، باینکه حکومت امیرالمؤمنین بوده است و می‌توانست [این کار را انجام دهد]. نمی‌توانیم بگوییم که در اینجا حقّ امیرالمؤمنین این بوده است که او را به قتل برساند ولی اغماض کرده است، بلکه اصلاً روش و برنامه حضرت این بوده که حالا اگر تو نمی‌خواهی من را قبول داشته باشی، نداشته باش! به جایی برخورد نمی‌کند!

بله، یک وقت - البته إن شاء الله کیفیت و خصوصیاتش را عرض می‌کنیم - نحوه‌ای است که می‌خواهد آشوب و افسادی در اینجا پیا شود، اجتماعاتی [شکل بگیرد] که برگشت تمام اینها به مسئله عناد و بعد به مسئله افساد در جامعه است لذا در اینجا می‌بینیم که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت به اینها و این قضایا جلوگیری می‌شد.

حالا إن شاء الله ادامه همین مطلب را در جلسه بعد عرض می‌کنیم و دیگر سراغ روایاتی می‌رویم که در این زمینه آمده‌اند و آنها را دسته‌بندی می‌کنیم و بحث را خاتمه می‌دهیم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد